برای طلاق گرفتن وقت زیاد است، عجله نکنید!

25 دی 1402

زن جوان وقتی فهمید همسرش قبل از ازدواج به خواستگاری چند دختر دیگر هم رفته بود، درخواست طلاق داد.

چند روز قبل زوج جوانی وارد یکی از شعبه‌های دادگاه خانواده شده و وقتی مقابل قاضی نشستند زن جوان بی‌مقدمه گفت: آقای قاضی من بعد از 6 ماه زندگی مشترک به پنهانکاری همسرم پی بردم و حالا طلاق می‌خواهم.
قاضی سری تکان داد و رو به مرد جوان کرد و گفت: **چه کار کرده‌ای که همسرت در این مدت کوتاه راضی به طلاق شده است؟**
میلاد نگاهی به همسرش شیما انداخت و بعد با تأسف گفت: آقای قاضی به خدا من کاری نکردم. ما در کتابخانه دانشگاه باهم آشنا شدیم. همکلاسی نبودیم اما در یک دانشگاه درس می‌خواندیم. از او خوشم آمد و پیشنهاد دوستی دادم البته قصدم ازدواج بود و بعد که چند ماهی باهم بیش تر آشنا شدیم از او خواستگاری کردم. الان هم که 6 ماه از ازدواج‌مان می‌گذرد من واقعاً از او و زندگی‌ام راضی هستم و هیچ مشکلی نداریم؛ کل ماجرا همین بود که گفتم. باور کنید هیچ مشکلی نیست.
شیما ناگهان گفت: مشکلی نیست؟ مگر موقع ازدواج تو به من نگفتی من تنها دختری بودم که به او پیشنهاد ازدواج دادی و قبل از من هرگز با هیچ دختری آشنا و دوست نبودی و به خواستگاری هیچ دختری نرفته بودی؟

آقای قاضی من الان متوجه شدم این آقا قبل از من با 6 دختر دیگر دوست بوده و به همه هم همان حرف‌ها و وعده‌هایی را که به من داده، گفته بود. باور کنید اگر از روز اول همه چیز را رک به من گفته بود این همه شوکه نمی‌شدم و ناراحت نبودم اما الان دیگه به حرف‌هایش اعتماد ندارم.
میلاد گفت: آقای قاضی من رفتم خواستگاری، گناه نکردم که همه پسرها خواستگاری می‌روند؛ قبلی‌ها قسمت نبود ازدواج کنیم یا من خوشم نمی‌آمد، اما من شیما را دوست دارم. من دروغ نگفتم فقط نمی‌خواستم با گفتن حقیقت او را از دست بدهم. تازه خواستگاری رفتن که اشتباه نیست. من نه با کسی ارتباط داشتم نه کسی را فریب دادم.

شیما هم گفت من اصلاً به این حرف‌ها اهمیت نمی‌دهم تو اگر واقعاً من را دوست داشتی نباید پنهانکاری می‌کردی و به من دروغ می‌گفتی، می‌دانستی حقیقت و صداقت برای من مهم است. آقای قاضی وقتی دوست دختر قبلی‌اش در اینستاگرام برایم پیام فرستاد و واقعیت را گفت می‌خواستم از ناراحتی بمیرم. او گفت که میلاد با او دوست بوده و حرف‌هایی زد که میلاد به من هم، همان‌ها را گفته بود.

شیما در حالی که صدایش می‌لرزید و بغض داشت، گفت: تو از اعتماد من سوءاستفاده کردی. من طلاق می‌خواهم. خدا می‌داند قرار است چند تا دختر دیگر به من پیام بدهند و رازهای مگویی را فاش کنند.آقای قاضی لطفاً حکم طلاق ما را صادر کنید من دیگر حتی یک لحظه هم نمی‌توانم با یک آدم متقلب زندگی کنم.

قاضی که متوجه عمق فاجعه زندگی مشترک این زوج جوان شده بود، گفت: **دو ماه باید به کلاس مشاوره بروید که امیدوارم مشکلتان حل شود و اگر نشد آن وقت حکم طلاق را صادر می‌کنم، برای طلاق گرفتن وقت زیاد است، عجله نکنید.**